

مبتلایان به ترس، از اضطراب به معنای واقعی کلمه رهايي می یابند.* ايرن دیامانتیس. ترجمه مهسا بهری

۱۹۳ اضطراب نوعی ناراحتی پراکنده و بدون ابژه معین است. این
مشخصه، اضطراب را از ترس که در آن با عامل اضطراب مواجه
هستیم، متمایز می سازد. همه افراد در دوره ای از زندگی خود با
ابژه ای هشداردهنده مواجه می شوند که به ترس منجر می گردد.
اجبار جدا شدن از یک وضعیت هم جوشی اولیه، مسأله ایست که
در تمامی تحلیل ها خودنمایی می کند. ترس امری همه جایی
است. هیچ کس از آن مصون نیست، همه کودکان باید از حالت
هم جوشی با مادر خود خارج شوند. هر فردی در طول زندگی
خود با اشکال متفاوت جدایی روبه رومی شود. برای مثال کودک
باید یاد بگیرد در تاریکی تنها بماند، به تنهایی راه برود و غیره. ترس
استعاره ای از نوعی جدایی است، که در آن خطر احساس می گردد و
بر شیء تهدیدکننده متمرکز است. مانند پرده ها، دزدان و دلقک هایی
که کودک را می ترسانند.

ترس، هراس در برابر وضعی است که به بهت زدگی می انجامد،
توقف حرکت و اندیشه.

ترس بازنمایی خطر است، در صورتی که در اضطراب از بازنمایی
خبری نیست. اغلب می شنوم که به بیماران مبتلا به ترس،



ایرن دیلمتیس

«مضطربان بیش از حد» می‌گویند، زیرا این کلمه مفهوم عام پیدا کرده است. ولی بیمار در شرایط اضطراب به معنای واقعی کلمه فقط می‌گوید: «نمی‌دانم چه مشکلی دارم.»

فرد مضطرب اندیشه‌ای ندارد، حرفی ندارد، در صورتی که فرد مبتلا به ترس تا آنجا پیش می‌رود که حتی از شنیدن واژه‌ای که یادآور عامل ترس اوست یا دیدن آن واژه، هراس فراوان دارد. ترس، حالتی هیجانی نزدیک به سرگیجه یا وحشت زدگی است و همان‌طور که در یکی از کتاب‌هایم ذکر کرده‌ام، پلی برای عبور است. استعاره‌ای از غیرممکن بودن جدایی از مادر.

در اضطراب مسأله جدایی مطرح نیست، اضطراب عاملی وجودی و بنیادی است، مثل اضطراب کامو. فردی که به صورت غیرمنطقی و نامعقول می‌ترسد، در خود احساس شرم می‌کند. فرد مبتلا به ترس، هر شیء موجود در دنیا را که برای او یادآوری

مسأله موجود برای فرد مضطرب، محرومیت از اشیای ساخته شده در وضعیت نمادینی است که قبلاً به وجود آمده‌اند. ناخشنودی در مقابل این اشیاء باعث پیدایش چیزی می‌شود که سعی می‌کنند با پیچیده‌گویی بیان کنند و فقط در یک جمله خلاصه می‌شود: «من مضطربم». وحشت، تشخیص دادنی است. ولی اضطراب بروز نمی‌یابد، بلکه حس می‌شود.

دنیای هم‌جوشی باشد به این امر مقدم که نزد او نظمی ندارد ربط می‌دهد. آموختن یعنی جنبش. ترس یعنی تکان نخوردن. ولی اضطراب یعنی حرکت کردن. بحران اضطراب نزد فرد مضطرب به بیمار بودن و رنج بردن می‌انجامد. بدون اینکه دلیلش برای شخص روشن باشد. برخلاف ترس که همیشه به صورت فردی بروز می‌کند، اضطراب می‌تواند مسری هم باشد. فرد مضطرب از ترس از یک شیء رنج نمی‌برد، بلکه ناراحتی او به دلیل محرومیت او در ارتباط برقرار کردن باشیشی است که تصور می‌کرده در اختیار دارد. حالت اضطراب دربارهٔ چیزی پدید می‌آید که به نظر می‌رسد شایستهٔ آن بوده‌اید و از دست دادن آن خلع سلاح‌تان می‌کند.

محرومیت، بایک شیء ای یا یک موقعیت ارتباط دارد اما اضطراب مربوط به دنیایی نمادین

است. در حالی که ترس براساس نوعی تولید خیالی بنا شده است. افراد مبتلا به ترس از اضطراب به معنای واقعی کلمه، رهایی می یابند. در دنیایی که آنها مستقرند، اشیاء هنوز ساخته نشده اند، ولی آنان با دیدی مادرانه زندگی می کنند.

مسأله موجود برای فرد مضطرب، محرومیت از اشیاء ساخته شده در وضعیت نمادینی است که قبلاً به وجود آمده اند. ناخشنودی در مقابل این اشیاء باعث پیدایش چیزی می شود که سعی می کنند با پیچیده گویی بیان کنند و فقط در یک جمله خلاصه می شود: «من مضطربم».


۱۹۵ وحشت، تشخیص دادنی است. ولی اضطراب بروز نمی یابد، بلکه حس می شود. ♦ ♦ ♦



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* "Les Phobiques font l'économie de l'angoisse pure / Irène Diamantis

Irène Diamantis که به حرفه روانکاری مشغول است، به تازگی اثری به نام ترس‌های جدایی غیرممکن (انتشارات Flammarion) را منتشر کرده است.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی